

زندگینامه مختصر
علامہ نصیرالدین نصیر ہونزائی

از
دکتر فقیر محمد ہونزائی

زندگینامہ مختصر

علامہ نصیر الدین نصیر ہونزائی^ع

از

دکتر فقیر محمد ہونزائی

ترجمہ از اردو بہ دری

لعل محمد نبی زاده و صداقت احمدی

شائع کردہ

المعهد للحكمة الروحانية والعلم المنير

(ISW & LS)

www.monoreality.org

www.ismaililiterature.com

www.ismaililiterature.org

www.Global-Lectures.com

©2025

فهرستِ مضامین

شمار	عنوان	صفحه
۱	مقدمه	۱
۲	ولادت باسعادت جسمانی	۱۱
۳	زندگی ابتدایی و تعلیم	۱۲
۴	زندگی نظامی	۱۴
۵	زندگی روحانی	۱۶
۶	اولین روشنی روحانی	۱۹
۷	آغاز انقلاب چین	۲۲
۸	آغاز امتحانات	۲۳
۹	قیامت شخصی	۲۸
۱۰	تائیدِ خداوندی	۴۲
۱۱	تاکید بر قائم شناسی	۴۳
۱۲	رجوعِ مبارک	۴۴
۱۳	فهرستِ ماخذها	۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه :- حضرت استاد بزرگوار علامه نصیر الدین نصیر هونزائی (ق) در طی حیات پاکیزه ای مثالی خود به من دستور داده بودند که مقدمه ای بر کتاب [ایشان] «نورانی تالاب» (حوض نورانی) بنویسم، که برای تکمیل آن، این تلاش حقیرانه صورت گرفته است. چونکه تحریرات و تقریرات بزرگان دین بر بنیاد حقائق عین الیقین و حق الیقین استوار است، بنابراین آن بالاتر از نقد و تبصره برای عمل می باشد. لهذا قطع نظر از آن، در این مقدمه سعی می شود فقط به برخی جنبه های زندگی پاکیزه ای مثالی ایشان اشاره شود، تا خوانندگان بتوانند تا حدودی مرتبت علمی و عرفانی ایشان را ارزیابی کنند.

حضرت علامه نصیر الدین نصیر هونزائی (ق) یک معجزه ای علمی بسیار بزرگ امام زمان (ع) در دور قیامت بود، و در دعوت حق میان بزرگان دین که از علم تائیدی امام زمان خود فیضیاب شده، خدمات جانثارانه ای رسانیدن آن علم به

دیگران را انجام داده، عظمت و شهرت دوام یافته‌اند، ایشان [علامه صاحب] را از هر دو پهلوی، هم ظاهری و هم باطنی، امتیازی خصوصی حاصل بوده است. از لحاظ ظاهری به این معنا که علم‌تائیدی که از امام زمان به بزرگان دین گذشته داده می‌شد، برای بیان کردن آن به الفاظ موزون، تمام وسائل علمی و ادبی میسر بود و آنها از آن آراسته بودند. اما کرد و پیش علامه بزرگوار (ق) از چنین فرصت‌ها کاملاً خالی بوده است. برای ارزیابی فقدان وسائل علم و ادب، دانستن این کافی است که در سال ۱۹۱۳ میلادی تنها چهار سال قبل از ولادت علامه بزرگوار (ق)، اولین مکتب ابتدایی توسط حکومت در دارالحکومت هونزات تأسیس شده بود.^۱ ایشان در سن ۱۶ سالگی برای ده ماه فرصت رقتن به این مکتب ابتدایی را نیز حاصل کرد.^۲ این شرایط باعث شد کودکی اش را که بهترین زمان برای تعلیم است، صرف نگهداری از گله‌ای بزهای خانواده اش کند. اما امروز تحریرات او علاوه بر حقائق و معارف روحانی، از دقیق‌ترین و مشکل‌ترین مضامین فلسفه‌ای ظاهری و سائنس با مناسب‌ترین اصطلاحات موزون آن مرئین است. و در نظم و شعر، صنایع و بدائع و دیگر محاسن را چنان با کمال مهارت و قدرت و سهولت بکار می‌برد که به سختی باور می‌شود که این تحریرات و اشعار از شخصی است که فقط برای ده ماه در زندگی خود به مکتب ابتدایی رفته است.

پهلوی باطنی اینست که همان‌طوریکه روشنی و حرارت آفتاب، با وجود اینکه در ذات خود در یک حالت هست، بر نصف کره شمالی زمین، بدلیل حرکت آن، در موقع

انقلاب شتوی (Winter Solstice) کاهش یافته به انتهای خود می‌رسد، و در موقع انقلاب صیفی (Summer Solstice) افزایش یافته به اوج کمال خود می‌رسد؛ به همین ترتیب، در دین حق که حقیقتاً فطرت خداوند است (۳۰:۳۰)، نیز در تابش نور خداوندی بر اهل زمین بذریعهای جامه‌ای بشری ائمه طاهیرین تنزل و ترقی دوری، و یا با توجه به دورِ ستر و دورِ قیامت، [در آن] کمی بیشی می‌شود، هر چند که نور خداوندی بذات خود از هرگونه کاهش یا افزایش منزّه و مبرا است. این تابش نور خداوندی در ابتدای دورِ ستر به حداقل، و در آغاز دورِ قیامت به انتها خود می‌رسد. این کار مقدس ضوئانی نور که به صورت تأویل و هدایت نورانی است، هم خود امام زمان (ع) براه راست انجام می‌دهد و هم از طریق مریدانی که برای این وظیفه‌ای مقدس انتخاب می‌شوند. معنای به انتها رسیدن تأویل در دورِ قیامت اینست که نه تنها حجاب تأویل تنزیل است، بلکه حجابهای درون خود تأویل نیز است که مطابق با ضرورت زمان برداشته می‌شوند (۷: ۵۲-۵۳). و وقتی که تمام حجابات برداشته می‌شوند، در آن صورت به آن «تأویل مجرّد محض» یا «تأویل محض مجرّد» گفته می‌شود، که در آن ظهورات و معجزات اصلی روحانیت و عقلانیت بدون هیچ جامه‌ای تمثیل و حجاب تشبیه ذکر می‌شود.^۲

در دین حق دورِ قیامت با جامه‌ای بشریت حضرت مولانا امام سلطان محمد شاه الحسینی علیه السلام آغاز می‌شود. اشراطِ قیامت که در قرآن کریم و احادیث نبوی ذکر شده است همه به معنای تأویلی در دوران جامه‌ای مبارک ایشان (ع) واقع شده‌اند،

و حتی از لحاظ ظاهری، هشتاد (۸۰) ساله عمر شریف اش از روز اوّل پُر از معجزات بوده است. در روز جمعه ۲ نوامبر ۱۸۷۷ میلادی زمانیکه خبر نجسته ای تولد پُر نور ایشان (ع) به جدّ امجد اش، حضرت مولانا امام شاه حسن علی الحسینی علیه السلام رسید، مطابق برنامه ای خداوندی در باره ای جلالت و عظمت منفرد ایشان (ع) بطوری پیش گوینی فرمودند:

"Call him by the name of Muhammad Sultan. He will be the Sultan of the world and outstanding events will take place during his time. He will be renowned throughout the world."

ترجمه: «نام او را محمد سلطان بگذارید. او سلطان جهان خواهد شد و وقایع غیر معمولی در زمان او بوقوع خواهند پیوست. او در سراسر جهان مشهور خواهد شد.»^۴
ایشان (ع) در تاریخ ۱۷ آگست ۱۸۸۵ میلادی، در سن هفت سال و نه نیم ماه عمر شریف اش به تخت امامت جلوه افروزشد^۵، و دو هفته بعد، در ۱ سپتامبر ۱۸۸۵ میلادی، فرمان اعلان قیامت را صادر کرده فرمودند:

«این زمانه ای آخر است. در این کسانی که با ایمان هستند، قدرت و کرامات امام زمان خود را خواهند دید، اما کسانی که نیم راسته اند، کرامات ظاهری را می بینند، اما با آن هم آنرا دروغ می پندارند. کسانی که به قدرت پیغمبر و امام ایمان ندارند، مثل کورانند که نزد ایشان آینه و سفال یکسان است»^۶

اسرار و حقائق که برای دورِ قیامت مخفی گذاشته شده بود، امام
 عالیمقام (ع) مختصراً بر ملا بیان فرمودند و برای تفصیلات آن، یک مریدِ عاشق
 صادق خود را بانواختنِ تأییدِ خصوصی آماده کردند، اورا اسمِ اعظم [اسمِ بزرگ]
 عنایت فرمودند، اورا در این سیر [ذکر] موفقیت عطا کردند، با گزراندنِ سخت‌ترین
 تجربهٔ قیامت درهای علم و معرفت را به روی او گشودند؛ و هم‌زمان با این کار، امام
 زمان (ع) از جماعت نیز یک امتحانِ بزرگ گرفتند. زیرا که این مرید را از جایی و
 از جماعتی انتخاب کردند که در علم و معرفت بسیار عقب مانده بودند. در مورد این عنایت
 خصوصی، مولانا سلطان محمد شاه الحسینی (ع) در این فرمان مقدس در تاریخ ۱۰ مارچ
 ۱۹۴۰ میلادی از طریق رادیو بمبئی برای جماعت‌های چترال، هونزا، گلگت و
 بدخشان به درخواست میرِ هونزا، میر محمد غزان خان دوم، ارشاد فرموده بودند:
 «تمام جماعهٔ شمالی سرحداتِ هندوستان مثلاً چترال، هونزا، گلگت و
 بدخشان، تمام دوستان و مخلصان را بدعائے خیر یاد میکنم، یقین دارید که نورِ
 محبت و لطف من بر سائر جماعهٔ هونزا مثل خورشید خواهد رسید. مرد و زن، صغیر
 و کبیر، برنا و پیر، همه فرزندانِ روحانی من هستید، هرگز از شما فراموش نیستم و
 نخواهم کرد، هم در دنیا و هم در آخرت.»^۶

علاوه بر این، امام عالیمقام (ع) به این عنایت خصوصی در کتاب خاطرات خود
 [The Memoirs of Aga Khan]، که در سال ۱۹۵۴ میلادی منتشر شد،
 در حین ذکر جماعت چنین اشارهٔ غیر مستقیمی داشت. این به دلیل آن بود که

هنگامی که امام عالیمقام (ع) این کتاب را می نوشت، با کوشش های ایشان [علامه بزرگوار (ق)] در جماعت چین انقلابی رخ داده بود. با این کوشش ها ایشان (ق)، برای اولین بار جماعت خانه ها و مدرسه های دینی تعمیر شده بود و هویت [مذهب] اسماعیلی به سطح دولتی شناخته شده بود، و خود ایشان تجربه ای قیامت عظیم دور قیامت را، با استقامت مثالی، سپری می کرد. امام عالیمقام (ع) می نویسند:

“...they are firm and devoted Ismailis with a great deal of self-confidence and the feeling that they constitute by far the most important Ismaili community in the whole world.”

ترجمه: «آنها [جماعت چین] اسماعیلیان راسخ العقیده و مخلص، و با اعتماد به نفس زیادی هستند و آنها کاملاً احساس این را دارند که آنها مهمترین جامعه ای اسماعیلی در سراسر جهان را تشکیل می دهند»^۸

نیز در سال ۱۹۶۰ میلادی هنگامی که مولانا شاه کریم الحسینی حاضر امام علیه الصلوٰۃ والسلام برای اولین بار در تاریخ، به جماعت مناطق شمالی پاکستان دیدار اقدس عنایت می فرمودند، در موقع دیدار به جماعت سعادت مند حیدرآباد هونزا، اشاره فرمودند: «من ۲۷ ممالک را دیده ام اما در اینجا چیزی عجیبی دیدم که هیچ جا ندیدم»^۹ قابل تذکر است که در این موقع نورانی علامه بزرگوار (ق) به عنوان موهبی صاحب جماعت وظایف خود را انجام می دادند.

با این ارشاداتِ اشارتی، در جریانِ مراسم جایزه وینسنت اسکالی [Vincent Scully] که در واشنگتن [Washington D.C.] در ۲۶ جنوری ۲۰۰۵ میلادی به مولانا حاضر امام (ع) اهدا شد، موقعی نیز به پیش آمد که خداوند در مورد مرتبت ایشان [علامه صاحب] بر ملا ارشاد فرمودند. در پایان مراسم، هنگامی که برخی از بهبران جماعت بعضی هدایات را از امام (ع) دریافت می کردند، رئیس سابق کنسل اسماعیلی برای جنوب - غربی ایالات متحده آمریکا، جناب صدقبر صاحب در ارتباط به موضوع حساسی نام ایشان [علامه بزرگوار] را به حضورِ خداوند گرفت، خداوند فرمود:

“No Institution is an intermediary between him and me”

ترجمه: «هیچ نهادی بین او و من واسطه نیست»^{۱۰}

از این ارشاداتِ مقدس این حقیقت مانند روزِ روشن واضح می شود که علم ایشان تائیدی است که بلا واسطه از امام زمان (ع) دریافت کرده است و از هرگونه شک و شبه پاک و منزّه است.

چنانچه زمانی که این مومن موید مالامال از خزائنِ علم تائیدی، در نظم و نثر خود بیان کردن علم قیامت را آغاز کرد، از یک سو با تأویل مجرّد محض انقلاب عقلی در جماعت برپا شد و از سوی دیگر، از گریه و زاری و مناجاتهای ایشان برای تزکیه ای نفس، طوفانی از زلزله های روحانی آغاز شد. توجه جماعت با

ذوق و شوق به سوی او جلب شد. بسیاری از حضرات را در ورطه حیرت انداخت. و کسانی که اقتدار دنیوی یا دینی داشتند، او را تهدیدی برای خود احساس کردند و در کار او سلسله ای موانع آغاز شد. کسانی که اندکی شُبد از علم دین داشتند، با او رقابت کردند، اما زمانی که فهمیدند که [با ایشان] رقابت ممکن نیست، برای داغدار ساختن علم و مرتبه ای ایشان سلسله ای شایعات خود ساخته را آغاز کردند، با کُتب ایشان گوستاخی کردند، به او و شاگردانش آسیب جسمانی و مالی وارد کردند و وارد می کنند، حتی برای کشتن ایشان سازشها کردند. اما در جایکه تَأْوِيل «إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» [یعنی یکی از دو نیکی، (۹: ۵۲)] ارائه می شود، در آنجا حتی شتر نیز به خیر تبدیل می شود. بنابراین، با وجود این همه مشکلات، کار او در طول زندگی پاکیزه ای مثالی اش و همچنین پس از رجوع مبارک اش، به تأیید غیبی و لایبی امام زمان (ع)، بیشتر و بیشتر پیش رفت و پیش می رود.

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَنِّهِ وَاحْسَانِهِ!

این مومن مسعود و محسود حضرت علامه نصیرالدین نصیر هوزانی (قر) است، که بذریعه ای ایشان امام زمان (ع) چنین معجزه ای بزرگی انجام داد. چنانچه اسرار و حقائق را که حضرت مولانا امام سلطان محمد شاه الحسینی (ع) بصورت اجمالی بیان فرموده بودند، ایشان تفصیل آن را در طول عمر خود، در کتابهای خود ادامه داد. چونکه در این کتابها علم اکتسابی نه بلکه طبق برنامه کائناتی امام زمان (ع) علم تأییدی یا تَأْوِيل مجرّد محض است، پس در این کتابها نه تنها برای مسائل پیدا شده در

حال حاضر، بلکه برای مسائل آینده نیز جوابها موجود است.^{۱۱} این علم تأییدی یا تأویل مجرّد محض همان امتیاز پهلوی باطنی اوست، که امام زمان (ع) از طریق ایشان آن اسرار و حقائق قیامت را افشا کرد که در ادوار ستر برای آن به شدت انتظار می رفت. بلکه در حقیقت، همین پهلوی باطنی او باعث امتیاز [پهلوی] ظاهری او نیز بود. به عبارت دیگر، زمانیکه یک مومن مخلص تأیید نورانی یا تأویل مجرّد محض را از امام زمان (ع) دریافت می کند، درهای علوم دنیوی بدون هیچ محنت اکتسابی بطور خودکار باز می شوند، همانطور که خود بزرگوار می فرمایند:

نقطه آغاز قرآن نیک بشناس پس پیاب
علم و حکمت از الف تا یا و رای اکتساب^{۱۲}

اینجا مقصد از «نقطه آغاز قرآن» مولانا علی (ع) است، همانطور که خود او (ع) فرموده است: اَنَا نَقْطَةُ بَاءٍ بِسْمِ اللَّهِ (من نقطه باء بسم الله هستم)^{۱۳}، و همچنین امام برحق هر زمانه است، چرا که ایشان حامل نور علی (ع) استند.

اکنون برای مومنین دانشمند ضروری است که به قدرت کامله ای امام زمان (ع) خود یقین کامل داشته باشند، که از نظر رحمت او چیزهای ناممکن چگونه ممکن می شود، و برای سوالات هر چه مشکل خود، جواباتی که با استدلال منطقی و شواهد از آفاق و انفس باشد، تعصب و استکبار را ترک کرده با اخلاص و محبت ازین کتاب ها فایده حاصل کنند. در غیر این صورت، در نتیجه ای ناشکری از این علم مقدس که امام زمان (ع) از طریق یک مرید عاجز و مخلص خود فرستاده است،^{۱۴}

این خطر وجود دارد که شکارِ شکوک و شبهات در مورد دین مقدس خود شوند. چرا که این علم مقدس از این مرید عاجز نیست، بلکه از امام زمان (ع) است، همانطور که خود علامه بزرگوار (ق) بارها اظهار فرموده اند که: «این علم امانتِ مولای من است نه که از من بصورتِ مورثی، چرا که اگر این مورثی می بود برادران من نیز سهمی از آن می داشتند».^{۱۵} با این مقدمه در ذیل کوشش می شود که مختصراً زندگینامه ای آن بزرگوار (ق) ارائه شود.

زندگینامه

ولادت با سعادت جسمانی:

حضرت علامه بزرگوار (ق) چشم و چراغ خانواده‌ای از قریه‌ای حیدرآباد ریاستِ هونزا [است] که [اعضای خانواده‌ای ایشان] علاوه بر انجام امور وزارتِ ریاست در دوره‌های مختلف^{۱۴}، سعادتِ خدمتِ دعوتِ حق را نیز حاصل کرده‌اند. چنانچه جدِ کرامی ایشان، جناب محمد رفیع ابن فولادبیک، و پدر بزرگوارش جناب حُبّ علی ابن محمد رفیع، هر دو، در وقت خود از طرف حضرت پیر شهزاده لیث و پسر او حضرت پیر شاه ابوالمعانی بعنوان «خلیفه» منصوب بودند.^{۱۵}

ولادت با سعادت ایشان در سال ۱۳۳۵ هـ / ۱۹۱۷ میلادی تقریباً بتاريخ ۱۵ مئی شد.^{۱۶} همانطور که معروف است که در هنگام ولادت بزرگان دین که حامل صفاتِ عالیّه‌ای غیر معمولی هستند، کرامات مشاهده شده است، در مورد ولادت ایشان نیز در خانواده‌ای ایشان مشهور است که چند لحظه پیش از تولد ایشان، مادر

ماجده‌اش اولاً یک کُل را بر روی شہتیر چوب خشک خانہ دیدند کہ بعد از ولادت اش فوراً روشن شد [شکفته شد].^{۱۹} نام اورا بانیت حصول برکت بنام پیر شاہ پرتو شاہ، پرتو شاہ گذاشتند. در مذہب اسماعیلی «شاہ» امام را می‌گویند. بنابراین، معنی نام ایشان «عکس نور امام» می‌شود. ایشان نام قلمی خود را «نصیر الدین» و تخلص خود را «نصیر» اختیار کرده است، و با این نام و تخلص در حلقہ های ادبی و علمی مشہور است.

زندگی ابتدایی و تعلیم: قبلاً بہ فقدان ذریع علم در آن منطقہ، در زمانیکہ علامہ بزرگوار (ق) در این عالم رنگ و بو آمدند، اشارہ شدہ است. برای روشنی بیشتر در این مورد، علامہ بزرگوار (ق) در [کتاب اردو] «مفید انٹرویو» می‌فرمایند: «در سال ۱۳۴۱ھ / ۱۹۲۳ میلادی از طرف مولانا امام سلطان محمد شاہ الحسینی صلوات اللہ علیہ در ہر قریہ یک مکتب تاسیس شد کہ من نیز در آن فرستادہ شدم. اما با تأسف کہ باعث عدم دلچسپی حاکم (ہم) تمام این مکاتب تعطیل شدند و سال های زیادی از عمر گرانمایہ بدون حصول علم ضائع شد. می‌توان مقناطیسیّت و دلکشی آن قاعدہ ای اردو آن مکتب ابتدایہ را از این نکتہ استنباط کرد کہ ہمیشہ آن قاعدہ ای عزیز را با خود داشتیم و ہر گاہ کسی با سواد [بہ قریای ما] بعد از چند ماہ می‌آمد، چند کلمہ از او یاد می‌گرفتم. چند سال ہا بعد، پدر مہربانم بہ درخواست خودم، شروع بہ تدریس «قاعدہ بغدادیہ» کرد. پدرم چند کلمہ ای اوّل ہر درس را بہ من تدریس می‌کرد

و سپس من بدون مشکل بقیه را به تنهایی می‌خواندم. این [حالت] را مشاهده کرده پدر بزرگوارم بی‌حد خوشحال می‌شد. همچنین من یک قسمت از قرآن کریم و بسیاری از نکات ابتدایی علم را از ایشان یاد گرفتم. پدر بزرگوارم داستان‌های پُر حکمت حضراتِ انبیاء علیهم‌السلام را به صورت انتخابی روایت می‌کرد. او نظم‌های مذهبی فارسی را با ترنم می‌خواند. هر چند که مادر محترمه ام حرف شناس نبودند اما با مهارت زیاد هر آن نظم فارسی را که به تعریف و توصیف امام زمان (ع) بود، با پدرم می‌خواند، همنوایی می‌کرد، و من همیشه با غورگوش می‌کردم و همنوایی نیز می‌کردم. در این [مشارکت و همنوایی با آن‌ها] سه گنج هم‌زمان برای من بود: زبان، علم، و محبت دینی»^{۲۰}

«این جنون و ولوله برای تحصیل ادامه داشت، اما تا زمانیکه نوجوان شانزده ساله شدم فرصتی برای تعلیم رسمی نیافتم. بعد از جوان شدن، یک دوست مهربانم، حُبّ‌علی ابن کلب‌علی، این مشوره نیک را به من داد که به مکتب ابتدایی دولتی بلت پیوندم. به او گفتم: «من اکنون جوان هستم، پس مرا در کدام صنف خواهیم گرفت؟ اگر در صنف پایین‌تر بگیرند، دانش آموزان قد و قامت من را با [این] صنف مقایسه کرده، به من شوخی می‌کنند و من شرم خواهم شد» او گفت: «استاد نجات صاحب یک مرد بسیار قابل و بی‌حد شریف است و تحت نظر او هیچ مشکلی ذهنی نخواهید داشت». ما دو نفر به مکتب رفقیم و استاد محترم که مردم شناس بود، من را با شفقت زیاد در صنف سوم قرار داد. تقریباً شش ماه بعد، مرا

به صنف چهارم ارتقا داد. برای این مهربانی خصوصی ممکن است سه دلیل وجود داشته باشد. اولاً، استاد ما بسیار مهربان و قدردان بود. ثانیاً، من کمی بزرگ‌تر بودم، و سوماً، ذهن من در میدان علم بسیار فعال بود»^{۲۱}

بطور کلی، ایشان ۱۰ ماه در این مکتب تحصیل کرد. این بود تحصیلات رسمی علامه بزرگوار! با این حال، ایشان شتو کُتب یمنی و سرودن شعر را ادامه داد. در مورد شوق ایشان برای خودآموزی، می‌نویسند: «اگرچه در زمانیکه دانش آموز بودم، کتاب به سختی بدست می‌آمد، اما من علاوه بر واژه‌نامه‌ای فارسی، دیکشنری‌های اردو و انگلیسی را با کوشش زیاد بدست آورده بودم. علاقه‌ای من به مطالعه اینقدر بود که همراه با خواندن کتاب، همه نوشته‌های یافت شده را بر روی هر چیزی مانند: جعبه، بطری، بسته، قوطی، لوحه، سنگ قبر، و غیره با دقت نگاه کرده می‌خواندم»^{۲۲}

زندگی نظامی: مطابق [کتاب اردو] «مفید انٹرویو»، علامه بزرگوار (قس) با این شدت اشتیاق و ولوله به دانش، در تاریخ ۸ آپریل ۱۹۳۹ میلادی به عنوان یک سرباز در گلگت اسکاوتس (نیروهای نظامی گلگت) شامل شدند. در آنجا، ایشان در اوقات فراغت خود، همراه با مطالعه کُتب به سرودن شعر نیز ادامه داد و در پادگان نظامی گلگت در سال ۱۳۵۹هـ/ ۱۹۴۰ میلادی، ایشان اولین شعر کامل خود را به زبان بُرشکی، زبان مادری اش، نوشت. مطلع آن اینست:

حاضر امامے عشقے پھون جا اسر بلی حاضر امام جا گالے ملیم جا اسر ملی

ترجمہ: آتشی از عشق حاضر امام در دل من شعله ور می شود، حاضر امام مرہمی است برای زخم ہایم و درمانی برای دردِ قلبم»^{۲۳}

ایشان می فرمایند: «در آن زمان تعداد زیادی از اسماعیلی ہا در گلگت اسکاوتس بودند. در میان آنان گروہبان [sergeant] تحویل شاہ صاحب و گروہبان حسن علی صاحب از عاشقان مولا بودند و صدای مثالی نیز داشتند. آنها از من این شعر را خواستند و سپس با ترنم عالی آن را خواندند و معجزہ ای امام صورت گرفت! مردم بسیار حیرت زده شدند و از ہمہ جہات از من درخواست کردند تا این شعر را بنویسم و بہ آنها بدهم. خودم نیز حیران شدم. در آن زمان ماشین کاپی کجا وجود داشت؟ از دوبارہ نیوسی مکرر اشعارم برای مردم خستہ شدم. بنابراین برای مدتی مجبور بہ پنهان کردن آنها شدم. وقتی یک کتاب از نظم ہایم آماده شد، یک تلگراف بغرض دعا طلبی بہ حضور مولانا حاضر امام (ع) فرستادم. مولانا حاضر امام (ع) با حرمت زیاد، یک فرمان مقدس [در پاسخ] فرستاد کہ در ابتدای دیوان نصیری قرار دارد»^{۲۴}

ضمناً می فرمایند: «در زندگی سربازی بی قرار بودم و وجدانم بہ من بطور بی صدا می گفت کہ این منزل را ترک کردہ بہ جلو حرکت کنم. بنابراین، در تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۴۳ میلادی، استعفا دادم و بہ خانہ برگشتم. سپس بہ سری نگر (کشمیر) رفتم و در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۴۳ میلادی، بہ نیروی ارتش ہند پیوستم. ابتدا بہ جہلم و سپس بہ دہلی فرستادہ شدم،

لامانی قرار می‌من ادامه داشت و من به میل خود در تاریخ ۷ فبروری ۱۹۴۶ میلادی از آنجا استعفا دادم و به بمبئی رفتم، جایی که آماده‌گی برای سالگرد جشن الماس محبوب من، که قرار بود در روز ۱۰ مارچ ۱۹۴۶ میلادی برگزار شود، در حال انجام بود»^{۲۵}

زندگی روحانی: علامه بزرگوار (ق) می‌فرمایند: «مدت‌ها قبل، یک بزرگ فرشته صفت به من مشوره داده بود که اگر عبادت، بندگی، یاد خدا، روحانیت، و علم و حکمت بریتان عزیز هستند و می‌خواهید در این مسیر پیشرفت کنید، باید دقیقاً مطابق به حکم سوره مُرْتَل (قرآن: سوره ۷۳) عمل شب‌خیزی را آغاز کنید. اما برای این کار، در واقع حصول اسم اکبر یا یک ورد و وظیفه از یک مرشد کامل ضروری است»^{۲۶}

از این رو سال ۱۹۴۶ میلادی و شهر بمبئی هر دو در زندگی روحانی علامه بزرگوار (ق) اهمیت بسیار دارند، زیرا در این سال و در این شهر در مقام زیارت حسن آباد، امام زمان نور مولانا امام سلطان محمد شاه علیه صلوٰۃ و السلام، به ایشان اسم اعظم عطا کردند و [اورا] در باره ای انجام عبادت خصوصی هدایت فرمودند که آن از مدت زمان طولانی در قلب و ذهن ایشان جاگیزین شده بود.

علامه بزرگوار (ق) می‌نویسند که به محض ورود به بمبئی مطلع شدند که امام زمان (ع) می‌خواهد در پونا به جماعت دیدار مقدس عنایت فرمایند. ایشان همراه با چهار هونزلی دیگر از بمبئی به پونا سفر کردند. مولا در پونا از دیدار مقدس ظاهری خود نواختند و ایشان برای اولین بار تجربه ای زلزله روحانی را کردند، همان‌طور که ایشان می‌فرمایند:

ان مظهر حق عرش خدا دینے شہنشا
 جار جلوہ اول غنم لو زلزلا دیمی

ترجمہ: زمانیکہ من جلوہ اول مظهر حق، عرش الہی و شہنشاہ دین را دیدم، یقیناً محسوس
 کردم کہ از [اثر] جلال او زلزلہ شدہ است.^{۲۷}

برگوار (ق) می نویسند: «ما از پونا بہ بمبئی باز گشتیم. من و برادر (کاکو) نگاہ شاہ قرار
 بود کہ در بارگاہ اقدس حضرت پاک مولانا حاضر شویم تا اجازہ (افن) و دعا برای بیت النخیال را
 دریافت کنیم. نام ہر دو ما بسفارش یک مکھی ایرانی ارادہ شد. تلافی ہر دو دریائے نور
 (یعنی، حضرت مولانا امام سلطان محمد شاہ و حضرت شہزادہ علی سلمان (عس)) در زیارت
 حسن آباد جلوہ فرما بودند. از نظر رحمت بہ ما نگاہ کرد و گفت: «شما ہر دو بہ بنگلہ ام
 [خانہ ام] پیاید» روز بعد، ما بہ در خانہ اسی مولانا رفتیم و بہ دربان حکم مولانا کہ گفتیم: او بہ
 چہرہ ہا و لباس ہای ما نگاہ کرد و بدون اینکہ بہ مولانا اطلاع رسانی کند، ما را گفت: «مولانا فراغ
 نیست» و ما را برگرداند. در ہمین مورد این شعر پر حکمت من است:

جا لوقد نوسل انے ہٹے افسرے ایاسر کم
 مو ان یکلم تکمٹے کا روتے شوقاً دیمی

ترجمہ: دربان محبوب من لباس ہای کہنہ و پارہ ام را نگاہ کرد و مرا بحضور ایشان پذیرفت، اما
 پادشاہ من از این کار خوش اش نیامد؛ بنابراین اکنون ایشان از راہ عنایت، یک خرقدہ اسی
 (چونہ) روحانی باچنین مدال فرستادہ است»^{۲۸}

بہ ہر حال، با وجود این برخورد نادست [دبان]، سرانجام این سعادت نصیب

آنان شد که ہمرلو با گروہی کوچک در محضرِ امامِ عالی مقام (ع) در زیارتِ حسن آباد حضور داشتہ باشند۔ امامِ عالی مقام (ع) عالی ترین اسرارِ اسمِ اعظم را بہ آنها عطا فرمودند و تقریباً نیم ساعت در این بارہ رہنمایی ہای ارزشمندی بہ آنان دادند۔ امام (ع) بہ آنها فرمودند کہ فوائدِ بیشمارِ در کارِ بزرگ [بیت الخیال] وجود دارد۔^{۲۹}

در طولِ سالِ جشنِ الماس (۱۹۴۶ میلادی)، امامِ عالی مقام (ع) از روئے مہربانی بہ مدتِ چہار ماہ در بمبئی باقی ماند۔ در این مدت، علامہ برزگوار (ق) نیز در بمبئی اقامت داشت۔ مرتبط با این زمانِ نا فراموش شدنی، او دو شعرِ دلولہ خیز و جدآور تحت عنوان «دائمنڈ جوبلی (۱۹۴۶) کی نگین و پُر بہار یادیں» نوشتہ اند، کہ مطلعِ ہای آن حسبِ ذیل است:

جشنِ دائمنڈ جوبلی کا ماہِ انور کون ہے؟
جسکو ہم ہیروں میں تولیں گے وہ دلبر کون ہے؟^{۳۰}

[ترجمہ: آن ماہِ تابانِ جشنِ الماس کیست؟ آن دلبر کہ ما با الماس خواہم سنجید کیست؟]

جس کھڑی شاہِ علی (ع) جانبِ میدانِ آیا
میرا دل کہنے لگا دیکھ کہ جانانِ آیا^{۳۱}

[ترجمہ: آن لحظہ ای کہ شاہِ علی (ع) بسوی میدانِ آمد؛ دل من گفت: «بگر کہ جانانِ آمد»]

سال ۱۹۴۶ میلادی یک سالِ پُر از رحمت و کرامتِ ہمہ گیر و ہمہ رس بود،

چنانچہ در ہونز انیز از ۱ اگست ۱۹۴۶، مکاتبِ دائمنڈ جوبلی تقریباً در ہر قریہ تاسیس شد۔ ہمچنین، علامہ برزگوار (ق) نیز بہ وطنِ خود بازگشت و بہ عنوانِ یک معلم [ماستر] در قریہ

خود، حیدرآباد، منصوب شد. مجموعه‌ای شعرهای ایشان نشان می‌دهد که در آن زمان ایشان علاوه بر بُرُشکی، شعر به زبان‌های فارسی و اردو نیز می‌گفته است، با تمام شرایط عرضی آن.^{۳۲}

اولین روشنی روحانی: بزرگوار (ق) می‌فرمایند که در سال ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ میلادی

رهبران منطقه‌ای شمالی پاکستان مرا نماینده‌ای خود قرار داده بطرف کراچی فرستاد تا مال واجبات جماعت را به نماینده‌ای اهلک مولانا حاضر امام برسازم. در سال ۱۹۴۶ میلادی، با وجود اینکه از امام عالیمقام (ع) اسم اعظم عطا شده بود، اما تا سال ۱۹۴۸ میلادی من ترقی خاص روحانی نگرفته بودم. لیکن در سال ۱۹۴۸ میلادی غیرت ایمانی [من] بیدار شد و برای چهل روز با ریاضت سخت اعتکاف کردم و بعد از چهل روز در جماعت خانه‌ای سابقه‌ای که دارد، روشنی ابتدایی روحانی اسم اعظم را مشاهده کردم. گویا که این روشنی آزمایشی ابتدایی بود، اما من از این مشاهده‌ای عجیب و غریب اندرونی خیلی مسرت و شادمانی احساس می‌کردم. این روشنی با ضیائیشی‌های خود نه فقط جاری ماند بلکه در این [روشنی] ترقی روزافزون شد.^{۳۳}

بزرگوار (ق) می‌فرمایند که [هنگامیکه من] در سال ۱۹۴۸ میلادی از این حالت

می‌گذشتم، جناب فتح علی خان صاحب از مسگر (هنوز) برای کاری به کراچی آمدند. او به من گفت: «بیایید! بمن کمک کنید، معلومات مذهبی من محدود است. ما هر دو انشاءالله

جد و جهد خواهیم کرد تا برای جماعت مادر سیرقول و یاقند [چین] جماعت خانه‌ها تعمیر و مدارس مذهبی کوچک را تأسیس کنیم، این کار فقط با شرکت عمل حضرات موکھی موروثی آنجا ممکن می‌گردد، و اول از همه باید که ما از حضور حضرت امام عالیمقام (ع) اجازه‌ای این

[خدمت] را بگیرم» من گفتم که اراده ای [شما] نیک است، شما توسط وزیر کریم صاحب اجازت این خدمت را بگیرید، اما من درباره ای خود چیزی گفته نمی توانم تا اینکه از والدینم نسیم. چنانچه برای این کار از دربار عالی فرمان مکتوب صادر شد، و ما از کراچی از راه چترال به طرف هونزا روانه شدیم. در هونزا، پدر و مادرم برای این کار با خوشی اجازه دادند.

بنابراین ما از هونزا به طرف سیرقول روانه شدیم و در ۱۳ فروری ۱۹۴۹ میلادی به

تاشغورغان رسیدیم. افراد ذیل برای این کار تعیین شده بودند: از هونزا، فتح علی خان صاحب (من معاون او بودم)؛ از یارتند، مکھی مولا بخش صاحب، مکھی ابوسعید خان صاحب و مکھی یاقوت شاه صاحب؛ و از سیرقول مکھی عاسف جان صاحب، مکھی سلطنت خان صاحب و سید ایس خان صاحب. ما در سیرقول پنج ماه کوشش کردیم، اما باعث خوف بجا بعضی افراد ما هیچ موفقیتی بدست نیاوردیم. سپس تصمیم گرفته شد که باید من با فرمان مبارک یارتند بروم.^{۲۴}

تا چایکه مسئله ای عالم شخصی من است، در رشتی ابتدایی که در [شهر] کراچی دیده بودم، الحمد لله روز بروز در آن ترقی می شد و در خواب و خیال من انقلاب غیر معمولی رونما می شد. چنانچه یک شب در تاشغورغان یک خواب عجیب دیدم که در آن خواب خود را مقتول یافتیم. سرم به سمت مشرق با میخ به یک دیوار پخته آویزان بود و بنم در شمالاً جنوباً بروی زمین افتاده بود، چنانکه در نماز جنازه جسد را می گذارند. من این منظر را از ارتفاعی به سمت مغرب از یک فضای عجیب و خشان مشاهده می کردم. من، یعنی شعور من، در میان ذات بی شمار بود که می دخشیدند. اما این معلوم نبود که من در کدام ذره هستم. امکان دارد که آن

ذاتِ بیشمار روحِ خود من باشد و وحدتِ آن [همه ذات] انامی من باشد. پس من از یک طرف بدن قربان شده خود را افتاده بروی زمین و سر خود را با میخ آویزان دیدم، و از طرف دیگر ذاتِ بیشمار روحِ خود را در فضاء دیدم. گمان می شد که این شهادت من است و احساس خوشی می شد. وقتی که از خواب بیدار شدم، دلم خود بخود به طرف تعبیر این [خواب] متوجه شد فکر کردم که این یا به طرف موت جسمانی اشاره است یا موت نفسانی. بعد ازین نیز دو دفعه در خواب منظر موت خود را دیدم. در یکی از آن [خواب] یک شهزاده ای به من شلیک کرد و در [خواب] دیگری شاید همان شهزاده کامیونی را روی من رد کرد.

اشاره ای خواب های مذکور این بود که من برای هر نوع موت تیار باشم. این احسان خداوند تعالی بود که من مایوس نشدم، چرا که بشارت های خیلی بزرگ در خواب های نورانی دیگر نیز داده می شد. لیکن من بهر حالت باید برای موت تیار می بودم.^{۲۵}

چنانکه تصمیم بر آن شده بود که من با فرمان مبارک یاقند بروم، من با طلاخان اقسقال بسوی یاقند روانه شدم. اقسقال (اق = سفید، سقال = یش، یش سفید) یک لقب ترکی است. طلاخان صاحب یک شخص بهوشمند، متدین و خیرخواه بود. در ۱۵ جولائی ۱۹۴۹ میلادی همراه او [طلاخان] از سیرقول به طرف یاقند روانه شدم و بعد از شش روز در یاقند رسیدیم. اول از همه طلاخان اقسقال در دولت خانه ای خود فرمان خوانی را اتمام کرد، که برای شنیدن فرمان مبارک از نزدیک و دور و بسیار دور صدها افراد جماعت حاضر شدند و در بین آنها مکهی صاحبان موروثی و سادات صاحبان نیز بودند. نام این قریه قرا جاش بود.

بعد از اقسقال صاحب، دوست بسیار عزیز و مهربانم جناب عزیز محمد خان بای تمام جماعت را در قراکغو توغراق دعوت کرد و فرمان شنونده شد. پروردگار عالم بای (دالا، ثروتمند) موصوف را از دولت دین و نعمت دنیا نواخته بود. بعد از رسیدن ما در سیرقول فوراً به او خبر رسیده بود که از هونزا دو خادمان دین برای این مقصد [تعمیر جماعت خانه ها و مدارس مذهبی] آمده اند. چنانچه بدون انتظار و تاخیری، او یک عمارت بطرز محلی ساخته بود که در آن جماعتخانه، مکتب و دو اتاق برای رهایش وجود داشت.

فرمان خوانی در بعضی خانواده های بزرگ دیگر نیز انجام شد. در بین آنها یکی خانواده ای جناب عنایب آخون بود. اسماعیلی های یارقند از لحاظ اوصاف ایمانی منفرد و بی مثال هستند. لهذا بیشتر از توقع کامیابی نصیب من شد و در این خدمت عزیز محمد خان صاحب سهمی زیادی دارد. خدمات دین او اینقدر زیاد است که برای بیان تفصیلی آن به چندین صفحات ضرورت می شود.^{۲۶}

آغاز انقلاب چین: بعد از ۲۰ روز از رسیدن ما در یارقند، انقلاب چین (Chinese Revolution) آغاز گردید. جناب فتح علی خان صاحب را گرفتار کردند. بعد از آن من او را [فتح علی خان را] در چین ندیدم. بعد از چند روز سلسله ای گرفتاری و ربای من نیز شروع شد، لیکن از تأیید نورانی مولا، خدمت جماعتی را ادامه دادم.^{۲۷} از فضل و کرم خداوندی بزرگ کامیابی های پی در پی حاصل می شد، اما شک و حسد در کجانیست؟ آنجا کجاست که در آن مخالفت نباشد؟ آنچنان جامعه کجاست که در آن

کشمکش بین ترقی پسندی و جعت پستی نباشد؟ چنانچه بعضی حضرات گفتند که جماعت خانه داین ملک بوده نمی تواند، ازاین جماعت آشکار خواهد شد و به تکلیف خواهد شد. من عاجزانه عرض کردم که جناب! حکم تعمیر جماعت خانه از امروز نیست بلکه از سال ۱۹۲۳ میلادی است، زمانیکه پیرسبز علی صاحب بطرف شما آمده بود. به عقیده ای من از جماعت خانه برای جماعت هیچ تکلیف نمی شود. اگر در شروع تکلیفی هم پیش آمد، از آن بسیار ثواب بزرگ حاصل خواهد شد و [ازاین] تشخص جماعت پیش می آید و تعاف می شود. اما آن صاحبان خوش نبودند و بارها کوشش کردند که مرا جاسوس قرار داده از طرف حکومت سزای بزرگی بدهند. لیکن حکومت چین بدون تحقیق و جستجو، و ثبوت جرم سزا نمی دهد. آری! این درست است که هر قبیله ازاین دو نوع مخالفین برخلاف من شکایت کردند، مرا نظربند و یا قید می کردند. اما آن قید بامشقت نبود، و نه داخل زندان بود، بلکه آن فقط قید تنهای بود، و آن برای من بهترین وقت و موقع فراهم می کرد که مثال آن وجود ندارد، تا مناجات بدرگاه قاضی الحاجات، عبادت و ذکر دائم انجام بدهم. و در هر یک چنین قید، آن باران پر حکمت که از فضل و کرم خداوند می بارید، برای شکرگزاری آن دل بارها گریه می کند.^{۲۸}

آغاز امتحانات: بزرگوار (قس) می فرمایند که یک واقعه ای یاقند (چین) است که زمانیکه این درویش خاکسار از مراحل انقلاب روحانی می گذشت، یک شام در جریان ذکر انفرادی می خواستم رباب بنوالم (که آن دارای شش تار است، یک تار زیر انتهایی، دو

تار زیر میانی، یک تار بم انتهایی، و دو تار بم میانی). قدرتِ خداوند عجیب و غریب است، وقتی من با مضراب تارهای رباب را نواختم، به صدای صاف بکفتن آمد. بم انتهایی گفت: برای دین، برای دین، و هر دو تار زیر میانی نام یک شخصیت معجزانه را تکرار کرد. من از این هر دو گفتار معجزه‌ای روحانی بدرجه‌ای انتہا حیرت زده شدم. یقیناً دین معجزه‌ای امام زمان (ع)، اشاره‌ای بسیار زیاد برای عظمندان موجود است، همچنان در این معجزه در باره‌ای مستقبل من پی‌سگویی نیز بود.

صبح سحرگاه من بر وقت جماعت خانه رُقم، حسب معمول ریاضت و عبادت ادا شد و افراد جماعت به طرف خانه‌ای شان رفتند، اما قبول آخوند که یک مؤمن بسیار بزرگ بود، در جماعت خانه نزد من آمد و گفت: «غُوجم! (آقای من!) بیرون چند افراد آمدند.» من از لجه و چهره غمگین او فهمیدم که آن افراد بایت خوب نیامند. دعا و تسبیح زید را اختتام کرده و سجده‌ای آخری را بجا آورده بیرون آمدم که یک گروه مخالفین در جلو دروازه موجود هستند که شاید تعداد ایشان چهل یا پنجاه بود. آنها با مقصد گرفتار کردن من آمده بودند، سبب این بود که قبل از رفتن ما به آنجا [چین] جماعت پوشیده بود، زیرا که در آنجا هیچ جماعت خانه‌ای نبود. لیکن چنانکه مادر چندین مقامات جماعت خانه ساختم، با این جماعت اسماعیلی ظاهر شد، و از این [کار] برای بعضی افراد غلط فهمی پیدا شد که نصیرالدین تحریکی (مذهبی) جدید شروع کرده است. علاوه بر این، مشکل دیگر این بود که بعضی اعضای کلیدی جماعت مانیز برخلاف تعمیر جماعت خانه بودند، به این دلیل با من شدیداً مخالفت می‌کردند.

خداوند گواه این حقیقتِ حال است که از زمانیکه من معجزات امام اقدس و اطهر علیه

السلام را دیدم، و هر قتیکه مستی غلبه ای روحانیت بر من طاری می شد، در آن حالت من از هیچ خطری نمی ترسیدم، پس من از بهر آن گروه بانهایت دلیری و بی باکی چند سوالات پرسیدم و گفتم که آیا شما برخلاف جماعت اسماعیلی و جماعت خانه این کارها را انجام داده اید یا نه؟ او با صدای ضعیف و مضطرب «نخیر نخیر» می گفت.

بعد از چند لحظات یک شخص تفنگدار نیز در آنجا حاضر شد، او یک جوان فربه و قد بلند بود، او را دیده احتراماً همه ایستاد شدند و هر شخص با گرمجوشی با او مصافحه کردند. ضمیر من که با شراب روحانیت سرشار بود، بدون آواز به من حکم داد که اگر گرفتاری من مطلوب است، باید من مثل بز نه بلکه مثل شیر گرفتار شوم. چنانچه از جایم ایستاد شدم و از جلو سینه یو ای تفنگ را محکم گرفته با قوت فوق العاده کوشش کردم که از دست آن سپاهی یا پولیس بگیرم، و کم بود که تفنگ بدستم بیاید. اما قتیکه آنها این منظر خطرناک را دیدند، فوراً همه به من حمله آور شدند و بسیار به سختی تفنگ را از دستم گرفتند. من به این واقعه تعجب میکنم که این طور طاقت بز دوست به من از کجا آمد؟ که برای مقابله با آن به افراد زیاد ضرورت شد. و این نیز جای حیرت است که اگر تفنگ بدستم میآمد من با او چه میکردم؟ من هیچ منصوبه ای نداشتم.

بعد از آنکه حمله کنندگان مسئله ای تفنگ را حل کردند فوراً هر دو دستم را به پشتم بسته کردند، اکنون من بدست دشمنان گرفتار شده بودم و مرا از جایم به جایی دورتر می بردند، در راه یک شخص نابکار (که پیش از انقلاب خادم برادر روحانی و دوستم، عزیز محمد خان بود) به پشتم لگد زد و گستاخی کرد، اما دیگران این حرکت را مذمت کردند و او را از این کار منع کردند. شما باور کنید که آن وقت بدن من پُر از قدرت ارواح اضافی بود، لهذا هیچ ضربتی به من تاثیر

نداشت، اما نمی دانم چرا من از این گرفتاری و اهانته نزد آقا قیام شکایت کردم، در جواب یک آواز مقدس و پر جلال فرمود: صبر داشته باش، دست تو را نه بلکه دست من را بسته اند. سبحان الله! این چقدر عنایت عظیم است.

جماعت محلی شاید برای حل این مسئله ای مشکل فکری کردند، اما یک عاشق مانند قبول آخوند چگونه می تواند صبر کند؟ او جان خود را به خطر انداخته، آنها را تعقیب می کرد. نزدیک پل طویل دریای زرافشان (چایکه راه از یاقند به قرغالیق و ختن می رود) را به یک ستون بسته کردند. من نعره ای حوصله مندا نه ای الله اکبر و یا علی را بار بار می زدم، و در دلم جانی برای خوف و هراس نبود، هر چند که از سبب بندش سخت یسمان نزدیک بود که خون از نوک انگشتم جاری شود، اما معجزه ای روحانی صبر و همت بود، این هم یک آزمایش بود که در آن زمان من احساس تسکینی شدید کردم و آب خواستم، اما مثل اهل کربلا مرا از آب محروم نگه داشتند. بیچاره قبول آخوند تحت جذبه ای بی مثال جان نثاری خود، می خواست که نزد من بیاید، اما مخالفین سنگ پرتاب کرده او را دور می کردند، و او نیز جواباً سنگ پرتاب می کرد.

تقریباً چهار یا سه ساعت این درویش با آن ستون جانگداز بسته ماند. در این اثناء مخالفین با تعدادی زیادی از کسانی که در سرک کار اجباری می کردند سازش کرده برای قتل من به حکومت درخواست نوشتند. سپس مرا چند نفر به پسته ای پولیس آن طرف پل تحویل کردند و در آنجا بار دوم در زندگی ام دشنام و ضرب خفیف را تجربه کردم. اما من در جواب پرش زمانیکه به آنها داستان ظلم و ستم خود را گفتم، ظاهراً آنها خاموش شدند.

فصل خزان بود ببناء شب طولانی، بسیار سرد، و وحشتناک بود، اما احسانات خداوند برای مومنین و مجاہدین اسلام [ہموارہ] میباشد، چنانچہ در جریان این ابتلا و امتحان، آوازهای عالم روحانیت باین درویش ناچیز گشتگو میکرد، در این حال من تصور کردم کہ گویا یک فوارہ یا ستون طوفانی از آوازا و صداها از ہستی من بلند شدہ کائنات را در احاطہ ای خود میکیرد. در این، آن آوازهای غضبناک نیز شامل بود کہ بموجب قرآن برای اہل دوزخ مقرر است و آن آوازهای رحمت آمیز نیز شامل بود کہ برای نواختن اہل جنت است. نمیدانم من چرا این گستاخی بچکانہ را کردم و گفتم کہ: ای سرور ارواح! در این وقت شما چونکہ با تمام کائنات مخاطب ہستید، کجا فرصت دارید کہ باین ناچیز یگان خطاب فرماید. سپس آن آواز پاک فرمود کہ ہرگز این طور نیست، ما ہمہ وقت فرصت داریم. و فوراً از مرکز یک شلخ آواز پاکیزہ و شیرین پیدا شدہ با من مصروف گشتگو شد، در حالیکہ مرکز بدون ہیچ فرقی کار خود را انجام می داد.

روز بعدی بہ وقت صبح مرا دوبارہ بہ طرف شہر یاقند بردند، و در راہ در یک دفتر توقف کردیم. وقت شام شدہ بود. آن موقع چنان بود کہ اکثر اوقات معجزات و اسرار عظیم روحانیت را مشاہدہ میکردم. چنانچہ در آنجا معجزات انگشتان نمایان بود. اشارہ این بود کہ ہمانطور کہ زبان دوستان خدا را تأیید حاصل می شود، دوستان آنہا را نیز کمک روحانی میتواند کہ حاصل شود. بعد از اندک مدتی، دو مومن از جماعت قریہ با فرمان ربانی از طرف حکومت رسیدند. و بفضل و کرم خداوند من بہ خیر و عافیت پس بہ خانہ رسیدم. در قریہ ای کہ من قیام داشتم فقط ۴۵ خانوادہ از جماعت بودند، تمام آن خانوادہ ہا بطور متفقہ از حکومت درخواست کردہ بودند کہ فوراً عالم دین آنہا را شود. نیز اینکہ کہ صاحب منصبان ذمہ دار از طرف

حکومت آمده تقشیش کنند که چرا این ظلم و نانصافی به حق جماعت تاجیک می شود.

لفظ «تاجیک» مغیر تازی (عربی) است که در چین، روس و افغانستان برای اسماعیلی ها استعمال می شود. بطور خلاصه صاحب منصبان ذمه دار از دفتر مرکزی حکومت محلی به قریه ای ما قرانگوتوغراق آمدند، و آنان برای نو (۹) روز واقعات و حالات را مسلسل تحقیق کردند و در نتیجه این حکم را صادر کردند که تاجیک (اسماعیلی) در معاملات دینب خود آزاد هستند، آنها از لحاظ جماعتی از دیگران جدا است. بی حرمتی به جماعت خانه ای آنها و کوشش قبضه کردن مکتب جماعتی آنها، سراسر ظلم و نانصافی است. و با وجود این حکم اگر شخصی به عقاید این ها نقصان میرساند، حکومت برخلاف آن شخص اقدام خواهد کرد.^{۲۹} بعد از این واقعه، دینب اسماعیلی که تا به آنوقت پوشیده بود، آشکار شد و تشخص خصوصی آزاد سطح حکومت تسلیم کردند. همراه با این، به عجایب و غریب و معجزات روحانی اضافه شد و سلسله ای امتحانات ادامه یافت. چنانچه هر وقتیکه برخلاف من در حکومت شکایت می شد، مرا دستگیر میکردند و چون جرمی ثابت نمی شد، مرا رها میکردند. در آن زمان من با طریقه های مختلف خلوند را با کثرت یاد میکردم و از دنیا و هر چیز آن، دل برداشته شده بودم.

قیامت شخصی: چنانچه یک دفعه که من در قید یافتم بودم، [از آنجا به کاشغر آورده شدم] [زمانه ای ۱۹۵۱ میلادی بود، حضرت عزرائیل (ع) با فوج خود آمد تا خواب های که من در مورد موت [خود] دیده بودم را شرمنده ای تعبیر کند [تحقق بخشد]. اول لشکر آمد بعداً سردار. وجود عزرائیل (ع) در یک آواز، فعل او در یک اسم الهی، و حکم او بصورت ذکر بود.

افواج اوبسیار خورد. بشکل ذاتِ روحانی بود. سالارِ اعلیٰ در گوش قرار گرفته اسم بزرگ را ذکر می کرد و لسکر اوبا ورود به تمام خلایات جسم، شروع به کشیدن جانِ حقیر این غیب به سمت بالا کردند.

این عمل قبضِ روح تقریباً برای یک هفته شب و روز جاری بود. در این عمل غیر از سر بدن با تمام اعضای خود بطور مکرر میمرد و دوباره زنده می شد. و سر بطور کلی نمی مرد چرا که روح اگرچه از جانب بالایی بلند می شد اما سر ازین بامغز وابسته میماند تا که آنچه که جریان داشت بخوبی مشاهده شود. بهر کیف، این انقلابِ روحانی عالم شخصی (Personal World) من بود. سختی که بالای من گذشت، آن از قیامت کم نبود. در آن حالت پروه ای که در میان حواس ظاهرو حواس باطن می باشد، یاجوج و ماجوج لیسیده لیسیده از بین میبرد. یاجوج و ماجوج در لسکر عزرائیلی شامل است و کلمه ای رمز (Code Word) این پروه «سَدِ سکندر» است.

اکنون بعد از این موت و انقلاب، دنیای درونی من یکسر تبدیل شد. چرا که من مرده بودم اما [در عین حال] زنده بودم، عجب است که در دوران آن آموزه (Course) من در میان جسم و روح بودم، همین لیل بود که من هر دو را می دیدم و می شنیدم، زیرا که در چنین حالت حواس ظاهرو باطن با هم کار می کنند.^{۴۰}

اکنون ظهوراتِ گوناگون روح می شد. مثلاً ظهورِ روح در ذره ای لطیف، در آواز، در رشتی، در خوشبو، در خیال، در خواب، در جسم لطیف و غیره. و دیدارِ روح در همه ای این [ظهورات]، عظیم است. یکی جسم لطیف است و دیگر مشاهده ای خاص.^{۴۱}

مقصد علامه بزرگوار (ق) از جسم لطیف دیدار نورانی ظاهری حضرت حجت قائم
مولانا امام سلطان محمد شاه الحسینی فداء ارواحنا است. چنانچه می فرمایند: یک مرتبه بوقت شب
ایشان [مولانا امام سلطان محمد شاه (ع)] به گونه ای عجیبی به خانه ای من آمد. ایشان (ع) برق
است بناءً به برق نقاری تشریف آوردند و از اثر آن تمام دروازه ها که از داخل بسته بودند به
سرعت باز شده پس بسته شدند. من سخت حیرت زده و معروب شدم. ایشان (ع) فرمودند که آیا
از اینطور باز و فوراً بسته شدن دروازه ها تعجب می کنید. بین من دوباره این عمل را انجام
می دهم. پس ایشان (ع) مثل برق بیرون رفت و برگشت و همان حالت بر دروازه ها
گذشت. حضرت حجت قائم (ع) در فصیح ترین برُشکی گفتگو می فرمودند. ایشان (ع) صفت
دیدنی و نادیدنی هستی خود را مظاهره کرد. در مورد عزیز محمد خان بای بشارتی داد. هاله ای نور
حضرت حجت قائم (ع) را چه تعریف میتوان کرد. بعد از گفتگو مختصر ایشان (ع) با همان
سرعت تشریف بردند. ۴۲

مقصد علامه بزرگوار (ق) از مشاهده ای خاص دیدار نورانی ظاهری صاحب جثه
لبداعیه یا حضرت قائم القیامت (ع) است. بزرگوار (ق) می فرمایند: آخرین مرتبه که من قید
شدم، در قیدخانه اتفاقاً چله ای آخری مکمل شد، و در آن چله عجیب و غریب بیستمار را
مشاهده کردم که بیان بالترتیب آن برای من غیر ممکن است. یک دفعه در حصه ای اول
شب، دروازه با انفجار غیر معمولی باز شد و فوراً دوباره بسته شد و حضرت قائم علینا سلامه
رو بروی من تشریف فرما شدند. در این دیدار مقدس، حضرت قائم القیامت (ع) بحیثیت
مُبدع توسط عمل لبداع در [مدت] چشم زدن یک مُبدع را پیدا کرد. در مورد همین تجربه

ای معجزانہ برزگوار (قس) می فرمایند:

میں اس میں؟ کہ وہ مجھ میں؟ یہ سرِ قیامت ہے!
ہاں برقی بدن میں تھا جب شاہِ شہان دیکھا
جب برق سوار آیا تب باب کھلا از خود
میں مر کے ہوا زندہ جب شاہِ زمان دیکھا^{۴۳}
[ترجمہ: آیا من در او بودم؟ یا او در من بود؟ این را قیامت است؛ حقا! کہ در بدنِ برقی بود
آنگاہ کہ شاہِ شہان را دیدم۔ چون برق سوار آمد، دروازہ بہ خود گشودہ شد؛ من مُردہ، دوبارہ زندہ
شدم آنگاہ کہ شاہِ زمان را دیدم]۔

برزگوار (قس) می فرمایند: در این دیدارِ عظیم ترین، کلام نمی باشد بلکہ صرف وحی
(اشارہ) می باشد۔ چنانچہ در یکی از دستِ مبارکش تفنگ [Rifle] و در دستِ مبارکِ
دیگرش چراغِ دستی [Torch] بود۔ این بہ طرفِ آن حقیقتِ اشارہ بود کہ ایشان (عس) ہم
حائلِ نور است و ہم صاحبِ جنگ۔ حالتِ از خوف و حیرت دگرگون شد، و من شکارِ یک
گونه موتِ عجیب می شدم۔ لہذا این چہ موتِ اعلیٰ بود کہ از برکتِ آن، بمن زندگیِ لدی
حاصل شد۔ الْحَمْدُ لِلّٰہِ اِنِیْ شَعَرْتُ بِمَا دَانَ وَاَقَعَهُ اِیْ غَیْرِ مَعْمُولِیْ کَفْتَهُ شَدَہُ اسْتِ :

زندانیِ اَیْمِ یَا دِ جے مَو بیلٹے تِلِ الْجَم
جَنَّتِ نَکَا آر دینِ نَمیِ زندانُ لَو نِیْثَم

ترجمہ: اکنون چکونہ می توانم یادِ شیرینِ قیدخانہ را فراموش کنم۔ محبوبِ حقیقی برای من جنت را

آورد و رفت. من این (معجزه) را در زندان دیدم.^{۴۴}

برزگوار (ق) می فرمایند: دیدار نورانی طاهری حضرت قائم القیامت (ع) در جبهه لداعیه عظیم ترین دیدار است، چرا که در آن بعد از تجربه ای فنا فی الله و بقا بالله گویا عارف خود را دیدار میکنند یعنی در آن برای عارف مثل شدن قائم القیامت (ع) بالفعل تجربه می شود. بعد از این، کار خود عارف مکمل می شود و او برای دیگران زندگی می کند.^{۴۵}

در ملک چین برای علامه برزگوار (ق) بسیار معجزات ذیلی دیگر نیز شده است، که بعضی آن اینجا ذکر می شود:

(۱) ذکر جلی «یا علی مولا علی سلطان محمد شاه علی» توسط دیوارها، فرش و سقف جماعت خانه ای قرانگه توغراق.

(۲) تجربه ای زلزله ای روحانی در جماعت خانه ای قرانگه توغراق.

(۳) طواف لشکر روحانی در گرداگرد جماعت خانه ای قرانگه توغراق.

(۴) خرخر کردن یک اسب غیر مرئی.

(۵) معجزه ای آتش سرد.

(۶) معجزه ای بسقاب پرنده (UFOs).

(۷) پنخش رایوی روحانی.

(۸) اشاره ای عبدالاحد بطرف آسمان.

(۹) پزندگان کبوترمانند [فاخته] را بطرف جماعت خانه دعوت کردن و از آن رعب طاری شدن.

(۱۰) چیزی گفتنِ یک خروس به مردم قریه ای نزدیک.

(۱۱) کلام کردنِ رباب.

(۱۲) آن خواب نورانی که در آن حضرت اعظم الائمہ را در خرقه ای (چوخه) سفید پشمین هونزائی می بینند، که در آن در پیرون و داخل خرقه ای مولا مدال ها بود. مولا فرمودند که مدال های پیرونی کارکنانِ ظاهری ما استند و مدال های داخلی کارکنانِ باطنی. سپس مولا به بزرگوار (قس) فرمودند که شما از کارکنانِ باطنی استید.^{۴۶}

معجزات سال ۱۹۵۴ میلادی دورانِ سفر از یاقند بطرف هونزا:

(۱) [تایید روحانی] برای سوار شدن اسب [بدون زین].

(۲) مستانه وار راه رفتنِ اسب در هوا.

(۳) نمایان شدنِ یک پرده ای سفید پیشروی اسب.

(۴) گشتگو کردنِ اسب.

(۵) راه رفتنِ اسب بالای دریا.

(۶) گشتگو کردنِ هوا.

(۷) برخوردنِ آبِ دریا یا نهر با سنگ ها و یک گونه صدا کشیدن و گشتگو در آن.^{۴۷}

بعد از آخرین قید، حکومت بزرگوار (قس) را اجازه نداد تا دوباره به خانه ای خود برگردد بلکه

همسرش و فرزند سه ساله اش سیف سلمان را برای ملاقات آوردند و مدت این ملاقات ۲۰ دقیقه

مقرر بود. بعد از این ملاقات مختصر، بزرگوار (قس) را از چین بطرف هونزا روانه کردند. بعداً

برزگوار (ق) فرزند خود را بعد از ۳۲ سال ملاقات کرد و همسرش بدون ملاقات با ایشان فوت کرد.

علامه برزگوار (ق) در فروری ۱۹۴۹ میلادی از هونزابه چین داخل شد و در جون ۱۹۵۴ میلادی از کشور چین خارج کرده شد و دوباره به قریه ای مسگار هونزاه رسیدند. این لحاظ مدت قیام ایشان در چین مجموعاً پنج سال و تقریباً چهار ماه بوده است. از ورود به ملک چین تا خروج [از آنجا]، زندگی پاکیزه ای مثالی ایشان پُر از معجزات گذشت. خصوصاً قیامت روحانی هفت شب و هشت روز در سال ۱۹۵۱ میلادی در کاشغر، دیدار نورانی کلامی حضرت اعظم الائمه، حجت قائم مولانا سلطان محمد شاه الحسینی فداء ارواحنا در جثه لداعیه در خانه ای مبارکش، و دیدار نورانی اشارتی حضرت قائم علینا سلامه در جثه لداعیه در سال ۱۹۵۴ میلادی که در آن برزگوار (ق) فانی الله و بقا بالله را تجربه کرد. علامه برزگوار (ق) می فرمایند که در این تجربه دیدار حضرت قائم القیامت (ع) گویا دیدار خود عارف می باشد. نیز می فرمایند که همه ای معجزات را که برای انبیاء تجربه شده است برای عارف نیز تجربه می شود، و گرنه او نمی تواند که به معنای صحیح یک عارف یا خدا شناس شود. فرق این است که عارف صاحب شریعت نمی باشد و نبی صاحب شریعت می باشد.^{۴۸}

فقتن علامه برزگوار (ق) به چین و از آنجا بازگشتن با تجربات آن همه معجزات عظیم یقیناً هم از لحاظ روحانی و هم از لحاظ جسمانی مصداق حدیث رسول اکرم «اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ» (تجمله: علم را بجوید اگرچه برای آن تا چین بروید)^{۴۹} ثابت شد. مایقین دایم که از لحاظ روحانی بسیاری از بزرگان دین ما مصداق این حدیث شده بودند، چنانکه پیر ناصر خسرو (ق) در دیوان خود می فرمایند:

بفرمود جستن بچین علم دین را
محمد، شدم من به چین محمد

اما علامه بزرگوار (ق) را سعادت مصداق شدن این حدیث از لحاظ جسمانی نیز نصیب شد.^{۵۰}
الغرض علامه بزرگوار (ق) با دولت لازوال علم القین، عین القین و حق القین در
جون ۱۹۵۴ میلادی در قریه ای سعادت مند و نیک بخت مسگار هونزا دوباره تشریف آوردند و
دعوت قیامتی را آغاز کردند. در مورد سعادت مندی قریه ای مسگار میتوان چه گفت! علامه
بزرگوار (ق) در باره ای این قریه ای مبارک یک مقاله در ۱۱ اکتوبر ۱۹۸۶ میلادی تحریر
فرمودند. در اینجا یک اقتباس از آن مقاله پر حکمت درج کرده می شود:

«تاریخ روحانی یا که بگویم که نامه ای اعمال زنده، جاویدان، و گوینده ای قریه ای
خوش نصیب مسگار بسیار عجیب و غریب است. چنین بنظر می رسد که در این اسرار بزرگ
روحانیت پوشیده است. ما قبل از این هم درباره ای مسگار بسیار از این چنین کپ ها گفتیم و
نوشتیم. شما میتوانید معلوم کنید. این تعریف و توصیف یک سبب نه بلکه چندین اسباب
دارد. بطور مثال احسان بسیار بزرگ یک خانواده ای معزز همین قریه بر این ناچیز است
که این بنده ای کمترین توانست اولین بار به چین برود، که خزائن روحانی آن از احاطه ای
بیان بیرون است. در همین قریه اولین بار مشق های روحانیت کرده شد. در همین مقام اولین
بار ثمرات عبادت شدید ارواح پاک و پاکیزه نمایان شد. از همین جایک سیلاب روحانیت به
وجود آمد و در شرق و غرب منتشر شد. و همین شاخه ای مسگار است که نه فقط از لحاظ جغرافیایی
بلکه از لحاظ زبان و ثقافت نیز به اسماعیلی های چین نزدیک است و این یک چیزی

قابل شک شده می‌تواند»^{۵۱}

در باره ای قریه ای مسگار چنانکه برزگوار (ق) فرمودند که در همین مقام مشق های روحانیت آغاز گردیده و از همین جایک سیلاب روحانی به وجود آمد که در مشرق و مغرب منتشر شد. چنانچه برزگوار (ق) بعد از بازگشتن به هونزا، مشق های روحانی، وعظ و نصیحت و بسیار کارهای اصلاحی را آغاز کردند، بطور مثال آغاز تنظیم رضاکاران و تعلیم دختران، و همراه با این شاگردانیکه در خوابگاه [شبانہ روزی] گلگت مقیم بودند و جماعت را مستفید ساختن از تعلیم و تربیت و وعظ و نصیحت.

مناقب که برزگوار (ق) در شان نور امامت نوشته بودند، آن مناقب پیش از سفر چین از سال ۱۹۴۰ میلادی بین جماعت رواج شده بود، که در آن مطابق به فرموده ای ایشان (ق)، رنگ عقیدت و محبت و تعریف و توصیف امام اقدس و اکرم می‌تابد، و نظم های بعد از بازگشتن از چین، بزبان رزم و کنایه، مشاهدات روحانی و اسرار روحانیت و نورانیت هادی برحق تذکر یافته است.^{۵۲}

الکون برای وضاحت منطقی و استدلالی دعوت قیامتی، علامه برزگوار (ق) بطرف شرتوجه فرمودند، و در این سلسله اولین کتاب بنام «سلسله نور امامت» در ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۷۷ هـ مصادف ۲ دسمبر ۱۹۵۷ میلادی، چاپ شده در منظر عامه رسید. «سلسله نور امامت» مشتمول مضامین مهم دعوت حق: حدود شناسی، امام شناسی، و قائم شناسی و با مضامین متعلقه ای دیگر، در تعریف و توصیف نور امامت سه نظم های فارسی و دو نظم های ترکی، می باشد. عنوان مکمل کتاب «کتاب فتح باب کنج سعادت

یعنی سلسله نور امامت» است. این کتاب یقیناً فتح باب کنج سعادت است. هر مومنی که با کمال یقین این کتاب را بخواند و بفهمد، بدون هیچ شک و شبه ای برای او دروازه ای کنج سعادت باز خواهد شد. در این [کتاب] همراه با امام شناسی، قائم شناسی نیز در روشنی آیات آفاقی و انفسی ظاهر شده در دور قیامت، وضاحت شده است، که از مشکل ترین و آخرین تعلیم دین حق است. در این کتاب وضاحت حیثیت مرکزی [داشتن] حضرت قائم القیامت (ع) در دین حق و شناخت بابرکت ایشان (ع) کرده شده است. و بطرف مقام عالی حجت قائم (ع) و خلیفه قائم (ع) نیز اشاره شده است. چنانچه می فرمایند:

تو همان سلطان دینی امتحان از ما گیر
حاضر هر عصر و دوران نور مولانا کریم
جوهر روح مقدس کوهر امر اله
نائب و فرزند سلمان نور مولانا کریم^{۵۳}
در این شعر پر حکمت تعلیم امام شناسی و قائم شناسی هر دو داده شده است.

این کتاب اساس و بنیاد تمام کتاب های حضرت علامه بزرگوار (ق) است، زیرا که علامه بزرگوار (ق) چنان مصنفی نیست که پختگی علم در او از مشق کردن پیدا شده باشد، و به این خاطر کتاب های بعدی او را به نسبت کتاب های اولش زیاد اهمیت داده شود، بلکه واقعات روحانی که در زندگی پاکیزه ای مثالی اش ذکر شده است از آن ظاهر است که او تا به انتهای علم

رسیده اند. بناءً در اینجا فقط حرف از پوشاندن جامه ای الفاظ بر حقائق حق الیقین است. بنابراین در کتاب های ابتدایی و انتهایی ایشان از لحاظ حقائق هیچ فرقی شده نمی تواند. و اگر فرقی تدبیری هم باشد، آن از لحاظ فهمیدن نه بلکه از لحاظ فهماندن است. بنابراین برای فهمیدن کتاب های بعدی علامه برزگوار (ق)، این کتابش [سلسله نور لامست] را با وقت خواندن و فهمیدن ضروری است.

بعد از این برزگوار (ق) در سال ۱۹۶۱ میلادی مجموعه ای نظم های بُرُشکی خود را تحت عنوان «نغمه اسرِفیل» چاپ کردند. این نظم ها واقعاً کارِ صورِ اسرِفیل را انجام داد. این نظم ها در جماعت بالعموم و جماعت های بُرُشکی زبان بالخصوص یک انقلاب روحانی را برپا کرد. برای ارزیابی اهمیت روحانی این نظم ها این بیشتر از کافی است که مولانا حاضر امام شاه کریم الحسینی علیه الصلوة والسلام در ۹ اکتبر ۱۹۶۱ میلادی این نظم ها را شرف قبولیت بخشیده مرتبه ای «کنان» را ذریعه ای یک تعلیقه ای مبارک عطا فرمودند.^{۵۴} کنان یک اصطلاح دعوت اسماعیلی در برصغیر پاک و هند است، این اصطلاح برای آن نظم ها استفاده می شود که یک «پر» و یا یک «لام شناس بزرگ» نوشته باشد.

بعد از این برزگوار (ق) در ۱۵ جون ۱۹۶۲ میلادی کتاب قیامت خیز خود را که بنام «میزان الحقائق» است را چاپ کردند. در این کتاب برزگوار (ق) از آن مضامین بحث فرمودند که پیش از این در هیچ کتابی حتی ذکرش هم نیامده است. مثلاً: «اتم مرده و اتم زنده»، «دور اتمی با دور روحانی منسلک است»، «بشقاب پرزده یا نامی دیگر» و غیره.

در همین سال ۱۹۶۲ میلادی با انجمن اسماعیلیه برای پاکستان

(Ismaili Association for Pakistan) منسلک شدند^{۵۵} و تا به ۳۰ جون ۱۹۷۷

میلادی با همین اداره منسلک بودند.^{۵۶} در این دوران بزرگوار (ق) چندین واعظین را علاوه بر دس و دیس، تربیت روحانی کردند. در مورد مضامین مهم سخنرانی کردند و مقالات نوشتند که در گزارشنامه ای چاند رت انجمن اسماعیلی و بعداً در گزارشنامه ای اسماعیلی چاپ می شد.

مجموعه ای آن مقالات ایشان (ق) بنام «شہد بہشت» چاپ شده است. زمانیکه در ۱۰ جون ۱۹۷۲ میلادی انجمن اسماعیلی یک شاخش را برای ترقی علمی و روحانی مناطق شمالی در گلگت قائم کرد، ایشان (ق) را مسئول آن [اداره] مقرر کردند.^{۵۷} از فیوض و برکات علمی و روحانی ایشان (ق) و از محنت شبانه روزی ایشان (ق) در یک عرصه ای قلیل یک لشکر واعظین تیار شد. علاوه بر آن با نظر گرفتن مطالعه ای کتاب ها برای ترقی علمی با تعاون جماعت یک کتابخانه تاسیس کردند که از لحاظ علوم دینی، در وقت خود کلا ترین کتابخانه قرار گرفت.

از این قبل، در سپرستی بزرگوار (ق) «دار الحکمة الاسماعیلیہ» در ۹ محرم ۱۳۸۳ھ

مصادف به ۲ جون ۱۹۶۳ میلادی در قریه ای خوش نصیب و با برکت خود ایشان (ق)

«حیدرآباد» (هونزا) زیر صدارت غلام محمد بیگ صاحب محرم تاسیس شده بود.^{۵۸} در

شروع، توجه ای این اداره مرکوز به نشر کردن تعلیم مذہبی بود. مولانا حاضر لمام (ع) در موقع

پیشکش راپور کارکردگی های این اداره، خوشنودی انتہایی خود را، در یک تعلیقہ ای مقدس

بتاریخ ۴ اکتوبر ۱۹۶۶ میلادی اظہار فرمودند و اعضای این اداره را از برکات بی نہایت

شفقت و محبت آمیز پدرانہ و مادرانہ ای خود نواختند. در این تعلیقہ ای مقدس یک نمونہ ای

شفقت و محبت مولایین نیز است که در نوشتن دارالحکمت نشی (Secretary) اشتباه کرده بود و مولای با قلم مبارک خود آن اشتباه را از راه محرمت دست کرده اند. از دعا و خوشنودی امام زمان دارالحکمة الاسماعیلیه بیشتر از توقعات ترقی کرد. و تئیکه مرحله ای تصنیفات و تراجم رسید، به خاطر سهولت های طباعت و اشاعت این [اداره] را در کراچی منتقل کرد و جناب فتح علی حبیب صاحب را رئیس مقرر کرد. دارالحکمة الاسماعیلیه کار تصنیف و تالیف و اشاعت را در کراچی به سرعت غیر معمولی و معجزانه جاری ساخت. کتاب «مفتح الحکمت» اولین بار از همین اداره چاپ شد، و تا سال ۱۹۷۲ میلادی کتاب ها تحت همین نام [دارالحکمة الاسماعیلیه] چاپ می شد. بعد از این به درخواست انجمن اسماعیلیه برای پاکستان، که این نام [دارالحکمة الاسماعیلیه] را برای اداره ای پژوهشی که مولانا حاضر امام (ع) می خواهد تاسیس بکنند رها کرده شود، سپس بزرگوار (ق) بجای دارالحکمة الاسماعیلیه، «خانه حکمت» نام گذاشت.

در ۱۹۷۷ میلادی بزرگوار (ق) احساس کرد که برای کتبی ساختن خزائن نورانی علوم روحانیت که نزد ایشان هست، به وقت زیاد ضرورت است. بنابراین در همین سال بتاریخ ۳۰ جون از انجمن اسماعیلیه مستعفی شدند، و بایکسوی به رسانیدن این خزائن نورانی بصورت کُتب برای جماعت و عالم انسانیت شب و روز بکار کردن مصروف شدند.

در همین سال انجمن اسماعیلیه برای کانادای شرقی، علامه بزرگوار (ق) را برای سخنرانی در مورد روحانیت و قرآن دعوت کردند. موصوف در ۷ دسمبر ۱۹۷۷ میلادی در شهر تورنتو کانادا رسیدند و در ۲۷ مارچ ۱۹۷۸ میلادی دوباره کراچی تشریف بردند.^{۵۹} در این ملاقات معجزات روحانی و علمی بسیار صورت گرفت. بزرگوار (ق) ساعت هابدون هیچ یادداشتی سخنرانی

میکرد و از این جماعت بسیار حیرت زده می شدند که در دنیا چنین هستی معجزانه نیز ممکن است. بعد از سخنرانی های ایشان، هر گونه سوالات پرسیده می شد و در روشنی علم تائیدی جوابات تسلی بخش بروقت داده می شد. مهم تر از همه این کار شد که شاگردان دانشگاه های میکگل، توتو، کچنر، واترلو و غیره در سخنرانی های بزرگوار (ق) شرکت می کردند، و مطابق به معیار علمی شان سوالات میکردند و از جوابات تسلی بخش خیلی خرسند می شدند. چنانچه همین شاگردان بطور مجموعی برای شکرگزاری از بزرگوار (ق)، برای تأسیس کردن یک اداره اجازت طلب کردند،

و بزرگوار (ق) نام این اداره را Allamah Research Institute and foundation تجویز فرمودند، که فعلاً از سرنامیه ای مختصر «عاف» (ARIF) مشهور است. اولین رئیس این اداره جناب شیراز شریف صاحب برای کامیابی این اداره به حضور مولا مهمانی پیش کرده بود، و مولا از رحمت بی پایان خود برای کامیابی همراه با دعای مبارک، یک تعلیقه ای مقدس بنام او مرحمت فرمودند.^{۶۰}

علامه بزرگوار (ق) همراه با تعلیم و اشاعت حقائق و معارف روحانی بطرف ترقی زبان برُشکی نیز توجه می داد. خدمت زبان برُشکی در حقیقت آن وقت آغاز گردیده بود و قریباً ایشان (ق) اولین نظم برُشکی را در سال ۱۹۴۰ میلادی تحریر فرمودند و بعداً اشعار مدیه اهل بیت و شاعری عارفانه ای ایشان (ق) زبان برُشکی را در صف آن زبانهای جهان قرار داد که برای بنی نوع انسان وسیله ای حقائق و معارف می باشد، بنابراین در سال ۱۹۸۲

میلادی علامه بزرگوار (ق) یک اداره بنام (Burushaski Research Academy) تأسیس کردند تا اشاعت و طباعت در این زبان بطور منظم صورت بگیرد. این اداره بطور ذاتی و

همچنان با همکاری ادارات بین المللی و ملی، مثلاً: دانشگاه هائیلبرگ، دانشگاه گلگری، دانشگاه مونترال، و دانشگاه کراچی کارهای مهم و بنیادی در اشاعت و تحقیق در فرهنگ، صرف و نحو، و ادبیات برُشکی انجام دادند.

علامه بزرگوار (ق) بعد از مستعفی شدن از انجمن اسماعیلیه با فراغت بیشتر در مورد حقائق روحانی تحریر کردند و بیش از صد کتاب های پُر از اسرار معرفت با زورِ طباعت مرزین شده است و تقریباً در تمام دنیا در صورت اصل یا ترجمه منتشر شده است. در این کتاب ها آن علم خاص موجود است که می تواند جوالات شافی و کافی برای تمام سوالات که در این زمان از باعث انقلاب سائنسی و معاشرتی پیداشده و می شوند، ارائه کند. این کتاب ها در چندین زبان ترجمه شده است، مثلاً: انگلیسی، فرانسوی، فارسی، عربی، گجراتی، سندی و غیره.

تائید خدای: کار علامه بزرگوار (ق) بطریق معجزانه با ترقی روز افزون پیش می رفت که بتاریخ ۲۱ جون ۲۰۰۱ میلادی یک موقعه ای مبارک و مسعود نصیب [ایشان] شد که در آن مولانا حاضر امام ایشان را در یک هتل لندن، مندرین اورینتل هاید پارک (Mandarin Oriental Hyde park)، برای چهل و پنج تا پنجاه دقیقه از ملاقات و هدایات خصوصی نواختند. این ملاقات مقدس و مبارک را اعتمادی شفیق سچیدنا صاحب انتظام کرده بود، و ایشان ارشادات مولانا حاضر امام (ع) را نیز می نوشت. امام زمان از رحمت بی پیمانش این غلام کمترین خود (راقم آثم) را نیز از فرمان مبارک خود نواختند که [من نیز] در این ملاقات مقدس شامل شوم. مولای نین و زمان در این ملاقات از رحمت ها و هدایات

کوناگون نواختند. بعضی از آن هدایات این است: مولانا حاضر امام (ع) به ایشان [علامه صاحب] فرمودند: «We call you Allamah» (ما شما را علامه میگوییم) «You work with us and we will work with you» (شما با ما کار کنید و ما با شما کار خواهیم کرد) بعد از این سرکار مولانا حاضر امام (ع) مثال کار مؤسسه مطالعات اسماعیلی [Institute of Ismaili Studies] را داده فرمودند: [گویا] پیش مؤسسه یک عمارت است و مؤسسه کوشش میکند که درون این عمارت چست آنرا از طریق یک پنجره [Window] به مردم نشان دهد. پس خداوند مولانا حاضر امام (ع) چهره ای مبارکش را بطرف علامه بزرگوار (قس) کرده فرمودند: این وظیفه ای شماست که درون این [عمارت] چست، آنرا به مردم نشان بدهید. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَنِّهِ وَاحْسَانُهُ.

تأکید بر قائم شناسی: همانطور که قبلاً ذکر شده است که علامه بزرگوار (قس) علاوه بر مضامین اساسی دین حق، ذکر قائم شناسی را نیز با خصوصیت آن در اولین کتاب خود «سلسله نور امامت» کرده است. اما چونکه قائم شناسی مشکل ترین مضمون در حقائق عالیه است، بناءً بطور تمهید بر آن [قائم شناسی] حدود شناسی بالخصوص «امام شناسی»، تحت همین عنوان سه جلد کتاب، و دیگر کتاب ها مثلاً ثبوت امامت، قرآن و نور امامت و غیره تحریر کردند، تا اینکه راه برای قائم شناسی هموار شود. بعد از این ملاقات خصوصی با امام زمان علیه السلام، بطرف قائم شناسی و وضاحت پهلوهایی مشکل آن توجه فرمودند. چنانچه تفصیلات قائم شناسی را از کتاب «قرآن حکیم و عالم انسانیت» آغاز کرد، و مثل کتاب امام

شناسی، قائم‌شناسی را نیز در سه جلد تحریر کردند، و کتاب حاضر یعنی «نورانی تالاب» را آخرین سلسله‌ای این کتاب‌ها قرار دادند.

تحریر کتاب «نورانی تالاب» را بروزِ شنبه، ۲۵ آگست ۲۰۰۷ میلادی در مرکز اتلانتا آغاز کرد، و در ۴ دسمبر ۲۰۱۲ میلادی در مرکز اوستن مکمل شد. بعد از این برزگوار (ق) آخرین کتاب زندگی‌بارور خود «رایل بنگلوز» که بروز یکشنبه ۱۳ جنوری ۲۰۱۳ میلادی در مرکز اوستن آغاز کرده بود، بروزِ شنبه ۸ می ۲۰۱۶ میلادی در مرکز والاس مکمل کردند. بعد از این بعضی مقالات دیگر را تا به جوع مبارک تحریر کردند و در لایم آخری زندگی خود به سخنرانی‌ها توجه می‌دادند.

جوع مبارک: ما شکرگزارِ مولای کائنات هستیم که از رحمت بی‌پایانش سعادت فیضیابی از ملاقات و هدایت مبارک برزگوار (ق) در لایم آخریش حاصل ما شد. برای این [سعادت] ما از ظاہر علی پراسله صاحب، که در دولت خانه ایشان قیام می‌کردند، و خانواده‌ای محسن ایشان ممنون احسان هستیم که وقتی که آنها احساس کردند که برزگوار (ق) برای مدت زیاد در جسم کثیف در این دنیا نخواهد بود، از برزگوار (ق) اجازه گرفته ما را برای ملاقاتِ بابرکت دعوت کرد. ما در هفته‌ای آخر نومبر ۲۰۱۶ میلادی در اوستن به دولت خانه آنها رسیدیم، جایی که برای ما ناچیزها، همواره مهمان‌نوازی می‌شود. از ملاقاتِ بابرکت برزگوار (ق) فیضیاب شیم. در ۳ دسمبر ۲۰۱۶ میلادی برزگوار (ق) جشن برگزار کردند، و تاکید فرمودند که در موقع جوع مبارک ایشان، بجای غم و اندوه و جزع و فزع، جشن شکرگزاری گرفته شود، زیرا که برای

حاصل کردن مقصدِ برترین در سفرِ عالمِ جسمانی ربِّ العزت ایشان را بدرجہ اتمِّ کامیابی عطا فرموده است. در این دوران ما موقع یافتیم کہ مراکز دیگر خانہ اِی حکمت کہ در آمریکا است را نیز دورہ کنیم لیکن ہدایتِ بزرگوار (قس) توسط تلفنِ اوامہ داشت. بزرگوار (قس) بروز یکشنبہ در ۸ جنوری ۲۰۱۷ میلادی بہ شفاخانہ داخل شد، و بروز شنبہ ۱۴ جنوری ۲۰۱۷ میلادی بعد از زوال ساعت نو (۹) بجہ و سی چہار (۳۴) دقیقہ پیش چشمانِ ما جسمِ کثیف را ترک کردہ بہ جسمِ لطیف منتقل شد. و حسبِ فرمودہ اِی پرناسر خسرو (قس):

دینِ گرامی شد بہ دانا و بہ نادان خوار گشت ^{۶۱}

ایشان با ہمتِ عالی خود تا بہ خطرِ قدس یعنی احاطہ نورِ امامِ زمانِ رسیدہ، براہِ راست از امامِ عالم مقامِ علمِ عطائی را حاصل کردہ، مہنِبِ اسماعیلی را نزدِ ہمہ گرامی و معزز ساختہ، با راحتِ لدی و مسرتِ سرمدی سفرِ کامیاب خود را بہ اختتام رساند: اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُونَ (۲: ۱۵۲) در ۸ فروری ۲۰۱۷ میلادی و قشکہ [مراسم] تہنِینِ مبارکِ بزرگوار (قس) در قریہ اِی خودش حیدرآباد (ہونزا) اجرا شدنی بود، من در آن شب در یک خوابِ نورانی کفنِ مبارک را دیدم کہ از آن شعلہ ہا با شکوہ می تابید و در اندکِ بلندتر از کفنِ مبارک این تحریر را دیدم:

اَلْمُبْدَعُ اِلٰی دَارِ الْاَبْدَاعِ ^{۶۲}

ہمتِ عالی تری سے جائیں قربان ہم سبھی
عالمِ بالا و پائین کر دیا زیرِ نگین

طاعتِ خالص سے ثابت کرو یا براہِ حق
بندہ طائع ہے راز و مثلِ ربِّ العالمین

تیرے نورِ علم سے اب ظلمتِ جہل مٹ گئی
نورِ علمی سے ہوا روشن تمام روئے نین

حوضِ نورانی یقیناً جامعُ الامثال ہے
کُلِّ نعمتِ کُلِّ دولتِ کُلِّ راحت ہے یہیں

غرقِ احسان ترے ہیں سب عزیزانِ جہان
جن کو بخشی تُو نے ایسی دولتِ دنیا و دین

فقیرِ حقیر
مرکزِ علم و حکمت، لندن
تحریر: ۲۳ مئی ۲۰۰۸ میلادی
نظرِ ثانی: ۲۰ فروری ۲۰۲۱ میلادی

(ترجمه ای اشعار مبارک فوق)

۱) ماهمه قربانِ همتِ عالی شما شویم [که با آن همت والا] عالم بالا و پاین را زیر نگین خود کرده لید.

۲) توسط اطاعتِ خالص بر اهل حق ثابت کرده لید که بنده فرمانبردارِ راز و مثلِ خداوند است.

۳) توسط نورِ علم تو تاریکیِ جهل از بین رفت، و رویِ نین با نورِ علمی [تو] روشن شد.

۴) یقیناً حوضِ نورانی جامعُ الامثال است. کُلّ نعمت، کُلّ دولت، کُلّ راحت در همین است.

۵) تمام عزیزانِ جهان غرقه ای احسانِ شماست، که آنها را چنین دولتِ دنیا و دین بخشیده لید.

فہرستِ مآخذ

- ۱۔ راجہ ریاض احمد خان، واوی ہنزہ شمالی علاقہ جات جنتِ نظیر (گلگت، ۲۰۰۳ء) ص ۶۷
- ۲۔ علامہ نصیر الدین نصیر ہونزائی قس، دیوانِ نصیری اور بہشتیے اسقرگ (کراچی، ۲۰۰۱ء) ص ۲۸
- ۳۔ _____، لعل و گوہر (کراچی، ۱۹۹۲ء) ص ۱۱۱
- ۴۔ یقیناً این ارشاد مبارک را امام عالی مقام (ع) در فارسی فرمودہ باشد، سر دست این کلمات مبارک را بہ صورتِ ترجمہ امی انگلیسی بہ ما حاصل شدہ است۔
- ۵۔ علی محمد جان محمد چنار، نورِ مسین جبل اللہ المتین (بمبئی، تاریخ ندارد) ص ۶۳۱
- ۶۔ امام سلطان محمد شاہ (ع)، کلام امام مسین (بمبئی، ۱۹۵۰ء) ص ۱
- ۷۔ علامہ نصیر الدین نصیر ہونزائی قس، حکمتِ تسمیہ اور اسمائے اہل بیت (کراچی، ۱۹۷۹ء) ص ۱
- ۸۔ Imam Sultan Muhammad Shah, The Memoirs of Aga Khan (London, 1954) P.183
- ترجمہ: جون ایلیا، اسلام میرے مورثوں کا مذہب (کراچی، ۱۹۹۱ء) صص ۲۹ - ۳۰
- ۹۔ علامہ نصیر الدین نصیر ہونزائی قس، قائم شناسی، حصہ اول، ص ۲۴۲، (مخطوطہ)
- ۱۰۔ این ارشاد مبارک مولانا حاضر (ع) را جناب صدا قبر صاحب در شہر آستن گفتہ بودند۔
- ۱۱۔ علامہ نصیر الدین نصیر ہونزائی قس، میزان الحقائق (کراچی، ۲۰۰۰ء) صص ۱۰ - ۱۱؛
- _____، مفید انٹرویو (کراچی، ۱۹۹۳ء) صص ۱۲۷ - ۱۲۸
- ۱۲۔ _____، جواہر معارف (کراچی، تاریخ ندارد) ص ۶
- ۱۳۔ قاضی کمال الدین میر حسین میدی یزدی، شرح دیوانِ نسوب بہ امیر المومنین علی بن ابی طالب علیہما السلام، صحیح حسن رحمانی و سید ابراہیم اشک شیرین (تہران، ۲۰۰۰ء) ص ۴۵۷
- ۱۴۔ عظیم علی لاکھانی، استادِ کامل و مکمل حضرت علامہ نصیر الدین نصیر ہونزائی قس کے عظیم علمی کارنامے (کراچی، ۲۰۱۳ء) ص ۴
- ۱۵۔ _____، مفید انٹرویو، صص ۱۲۷ - ۱۲۸

- ۱۶- ایضاً، ص ۱۹
- ۱۷- ایضاً، صص ۱۵-۱۸؛ حاجی قدرت اللہ بیگ، تاریخِ عمدِ عتیق ریاستِ ہنزہ (راولپنڈی ۱۹۷۰ء)
- حصہ اول، ص ۱۷۷؛ دیوانِ نصیری، ص ۲۹
- ۱۸- مفید انٹرویو، ص ۲۰
- ۱۹- یک بیانِ تحریری صوبیدار یوسف علی صاحب کہ پسر کا کای علامہ بزرگوار قس است.
- ۲۰- مفید انٹرویو، صص ۲۲-۲۴
- ۲۱- ایضاً، صص ۲۶-۲۷
- ۲۲- ایضاً، ص ۲۹؛ دیوانِ نصیری، ص ۳۱
- ۲۳- ایضاً، صص ۳۲-۳۳؛ مفید انٹرویو، ص ۴۲
- ۲۴- تعلیقہ ای این فرمان: عظیم علی لاکھانی، استادِ کامل و مکمل حضرت علامہ نصیر الدین نصیر ہونزائی قس کے عظیم علمی کارنامے (کراچی، ۲۰۱۳ء) ص ۹
- ۲۵- _____، جماعت خانہ (کراچی، ۲۰۰۲ء) صص ۱۱۳-۱۱۴؛ مفید انٹرویو، صص ۴۲-۴۳
- ۲۶- ایضاً، ص ۴۵
- ۲۷- دیوانِ نصیری، ص ۳۱۶؛ _____، کوزہ کوثر (کراچی، ۱۹۹۴ء) صص ۱۷۹-۱۸۴
- ۲۸- ایضاً، ص ۳۱۸؛ _____، بہشتیے اسقرگ (کراچی، ۲۰۰۱ء) صص ۴۴-۴۶
- ۲۹- _____، جماعت خانہ (کراچی، ۲۰۰۲ء)، صص ۳۷، ۶۶-۶۷، ۱۰۵
- ۳۰- _____، دیوانِ نصیری (اردو) (کراچی، ۲۰۰۴ء)، [حصہ اول] ص ۷۵-۷۶
- ۳۱- ایضاً، ص ۱۱-۱۲
- ۳۲- مفید انٹرویو، ص ۴۳
- ۳۳- ایضاً، صص ۲۸-۲۹، ۴۵-۴۶
- ۳۴- ایضاً، صص ۲۸-۳۰
- ۳۵- ایضاً، صص ۴۵-۴۷

- ۲۶- ایضاً، صص ۲۹ - ۳۱
- ۲۷- خاطراتِ شخصی (Personal Diary) (غیر مطبوعہ)، صص ۱۵، ۴۳؛ راپورِ جماعتِ چین (غیر مطبوعہ) ص ۴
- ۲۸- ایضاً، صص ۳۱ - ۳۲
- ۲۹- جماعتِ خانہ، صص ۵۹-۶۴
- ۴۰- مفید انٹرویو، صص ۴۷-۴۸
- ۴۱- ایضاً، ص ۴۹
- ۴۲- ایضاً، صص ۴۹-۵۰
- ۴۳- دیوانِ نصیری (اردو)، ص ۷
- ۴۴- دیوانِ نصیری، ص ۳۴۹
- ۴۵- _____، گلہائے بہشت (کراچی، ۱۹۹۰ء)، صص ۱۶۳-۱۶۴
- ۴۶- جماعتِ خانہ، صص ۹۷-۱۱۰
- ۴۷- _____، ایضاً، صص ۷۹-۸۰؛ قائم شناسی (مخطوطہ)، حصہ اول، صص ۱۷۵-۱۷۹، حصہ دوم، آئینہ قائم شناسی (۷۲)؛ حصہ سوم، قرآن اور قائم (۱۰۲)
- ۴۸- _____، عملی تصوف اور روحانی سائنس (کراچی، ۲۰۰۰ء)، صص ۹۵-۹۹
- ۴۹- جلال الدین سیوطی، الجامع الصغیر (بیروت، ۲۰۱۳ء)، ص ۷۲
- ۵۰- پرناسر خسرو، دیوان، تصحیح مجتبیٰ مینوی و مہدی محقق (تہران، ۱۹۹۱ء)، ص ۱۳۰
- ۵۱- گلہائے بہشت، صص ۶۰-۶۹
- ۵۲- دیوانِ نصیری، صص ۳۴-۳۵
- ۵۳- _____، سلسلہ نورِ امامت (کراچی، ۱۹۵۷ء)، ص ۱۱
- ۵۴- _____، قرآنی مینار (کراچی، ۱۹۷۹ء)، صص ۱۷-۱۸
- ۵۵- ایضاً، ص ۱۶؛ _____، خاطراتِ شخصی (Personal Diary)، ص ۴۵

۵۶- ایضاً، صص ۱۹، ۴۵

۵۷- ایضاً، ص ۴۵

۵۸- قرآنی پینار، ص ۱۶؛ گلہائے بہشت، ص ۲۴۸

۵۹- خاطرات شخصی (Personal Diary)، صص ۴۵-۴۶

۶۰- _____، قرآن اور نورِ امامت (کراچی، ۱۹۷۹ء)، صص ۲۲-۱۲

۶۱- دیوانِ پیرنا خضر و قس، ص ۴

۶۲- (الْمُبْدَعُ إِلَى دَارِ الْإِبْدَاعِ، ترجمہ: مَبْدَعِ بِطَرَفِ دَارِ الْإِبْدَاعِ)، برای فهمیدن دستِ این، ملاحظہ
بفرمایید: در صفحات ۲۰-۲۲ ہمین مقالہ از «مشاہدہ خاص» تبابہ «برای دیگران زندگی
می کند».